

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۲۱

تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۳۱

## تحلیل عرفانی عبودیت دادار، ستودن داد و زدودن بیداد در شاهنامه فردوسی

احمد امینی<sup>۱</sup>

کامران پاشایی فخری<sup>۲</sup>

خلیل حدیدی<sup>۳</sup>

### چکیده:

در این مقاله، سعی شده است که با بررسی متن اصلی و نیز لایه‌ها و زوایای درونی و برونی اثری سترگ به نام «شاهنامه» بر شناختی ولو نسبی و محدود از نوع تفکر و بینش سراینده آن (فردوسی) در سه بخش: عبودیت دادار، ستودن داد و زدودن بیداد دست یافت که این جانب از آن، به سرمایه معنوی انسانی تعبیر می‌کند و با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوایی که استخراج و جمع‌آوری داده‌ها و در نهایت، استنتاج علمی و روشمند از مباحث است، بتوان این مهم را باز شناخت. پس از آن، دریافته شد که در بین این عناصر سه‌گانه، آن‌چنان لازمیّت و ملزومیّت است که انفکاک آن‌ها از یکدیگر، ناممکن که نامتصور است؛ بدین معنی که پی آیند عبودیت دادار، ستودن داد و برآیند احراز این دو، ستیز با بیداد است؛ بدین‌سان باید اذعان داشت که در همان زمان، حکیم توس، در جستجوی جامعه آرمانی بوده، آن را طبیعی می‌دانسته است و این، در تطبیق با مصادیق قرآنی نیز امری فطری است و جوامع مدنی هم به تعبیری، آن را حقوق بشری می‌نامند که این پژوهش، درصدد شناخت و بازیابی این عناصر است که فرّه ایزدی و فرهنگدی، فراهم آورنده عزّت و سربلندی است و خودخواهی و ناسپاسمندی، پدیدآورنده ذلّت و دردمندی است. او هرگز ایرانی را، متعلّی به حقوق دیگران ندانسته است و این را می‌باید، متأثر از عبودیت دادار دانست.

### کلید واژه‌ها:

فردوسی، توحید، سرمایه معنوی، دادگری، تعهدات.

<sup>۱</sup> - دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

<sup>۲</sup> - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. نویسنده مسئول:

pashayikamran@yahoo.com

<sup>۳</sup> - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

## پیشگفتار

آن چه از ظاهر شاهنامه فردوسی متصوّر است، پرداختن به مدح و توصیف شاهان و فرمانروایان ایران باستان، مباحث حماسی و پهلوانی، رزمی و بزمی، عشق و مانند این‌هاست، اما در این تحقیق، این‌گونه مسائل مورد نظر نیست که نگرش به گونه‌ای دیگر است؛ یعنی پرداختن به نوع اندیشه، معرفت و معنویات، «معرفت: در لغت به معنی «شناسایی» است و در اصطلاح صوفیه، عبارت از علمی است که مبتنی بر کشف و شهود و تهذیب باشد» (رجایی بخارایی، ۱۳۶۴: ۵۷۷) «معرفت، رعایت احسان و ذکر و خوف خدای و در شوق بودن محبت و رضای حق - تعالی - و ترک دنیا و ماسوی الله را گویند، زیرا که شناختن حق، سرمایه جمله انسان‌هاست و قول حضرت رسول بر آن ناطق است که «المعرفة رأسمالی» (شبستری، ۱۳۸۰: ۹۸) «مصطفی صلوات الله علیه گفت مر معرفت را هیچ سبب نبود جز آن که حق تعالی مر عارف را شناسا گردانید به خود تا شناسا گردانیدن وی بشناخت مر او را» (مستملی بخاری، ۱۳۴۹: ۱۶۳) که براساس شواهد و ایات موجود در شاهنامه فردوسی، با بررسی و تحلیل سه مفهوم خاص و با واژه‌هایی به ظاهر همگون انجام می‌گیرد ولی این واژه‌ها با تقیداتی از پس و پیش از خود، متفاوت می‌گردند که این، خود گونه‌ای از زیبایی‌شناسی به شمار می‌رود. تلفیق، ترکیب و پیوندهای صوری و معنایی این سه، پدیدآور لازمیت و ملزومیتی خاص می‌شود که از هر نظر جاذب و بدیع می‌نماید، چه، عبودیت دادار ملزومی است که لازمه آن دادستانی و دادگری است و لازمه این هم بیدادستیزی است که تاکنون با این ترکیب، نگارنده، مطلبی را نیافته است. بدین جهت بر آن شدم که از منظر عرفانی هم به شاهنامه بنگرم؛ زیرا «در عرفان اسلامی علم و دین و تقوا و اشراق و عشق به خدا و کمال مطلق یکجا جلوه می‌کند و شور و مستی و کُشش و کوشش می‌آورند.» (سجادی، ۱۳۸۴: ۹)

در این بررسی‌ها، مفاهیم سه‌گانه به طور مطلق مورد نظر است، نه تفحص و کندوکاو روان‌شناختی؛ به دیگر سخن، آن چه تحلیل می‌شود، موادی است که مستخرج از شاهنامه است که مراد از آن «ماقال» است نه تحقیق در صحت سخن گوینده و «من قال» که این کار، امری محال و ناممکن خواهد بود. بی‌تردید، جامعیت و مانعیتی که در تعاریف این داده‌ها خودنمایی دارد، پدیدآور پیراستگی درون مایه‌ای در سیرت آدمی است و لاجرم در آراستگی برون مایه‌ای صورت وی نیز اثرگذار است اما گاه به علت غفلت، سهوی و یا عمدی، این ویژگی‌های ستودنی، رخت برمی‌بندد و زشتی‌ها و پلشتی‌ها به جای آن می‌نشینند و سرانجام ماهیت وجودی انسان را به تباهی می‌کشاند؛ به

## تحلیل عرفانی عبودیت دادار، ستودن داد و زدودن بیداد در شاهنامه فردوسی / ۲۱۳

دیگر سخن، این متغیرها به سان جام جمی است که فطرتاً در نهاد آدمی متمکن است ولی بازدارنده‌های برونی، غمّازی این آینه را، به علت نامتمایزی زنگار از رخ آن، ناتوان می‌سازد، پس نیازمند به صیقل می‌شود و این، همان است که دین با نگرش و حیانی، فلسفه با بینش عقلانی و عرفان با منش روحانی، در جستجوی اصلاح آن است و برخی نیز از آن به مدینه فاضله یا جامعه آرمانی تعبیر کرده‌اند و یا مدنیان، آن را حقوق بشری می‌نامند و حکیم توس به درستی آن را دریافته است و با تأسی از اصول متعارف کرامت انسانی، آن را ترسیم کرده است؛ بنابراین هر سه مفهوم مطرح شده در این مقاله، از مباحث معتابه در جوامع بشری است و تقید به آن‌ها ضرورتی است که از آن گریزی و گزیری نیست.

### اهمیت و ضرورت تحقیق

اختلاف نظرها درباره شاهنامه و خود فردوسی را که هر کدام به عللی و یا از روی ظنی است، آن‌سان که مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نیز گوید:

«هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من»

(مولوی، ۱۳۶۵: ۳)

می‌توان تبعی از دیدگاه پیامبر اسلام دانست که داشتن مواضع متضاد، برخی حقایق مکتوم را باز می‌نماید.

از آن‌جا که سه عنصر به کار رفته در این مقاله همچون داستان‌های رزمی و بزمی در شاهنامه مَعنُون نیست و محسوس یافته نمی‌شود بلکه برای بازیابی هر کدام، تعمق و ژرف‌نگری بایسته است و از سوی دیگر، برخی از پژوهشگران را چنین نگرشی نیست، یحتمل همین موارد در بازناگشودن این مفاهیم اثرگذار گشته باشد، لذا بخشی نگرانه بدان پرداخته شده است و این، درحالی است که در دیگر موارد، صاحب‌نظران حتی به زوایا و خبایای این کتاب نیز پرداخته‌اند و حق مطلب را درباره حکیم فرزانه طوس بخوبی و کما هو حقّه ادا کرده‌اند اما در این زمینه، تحقیق کافی برای ایصال به مطلوب یافت نمی‌شود، لذا خالی بودن جای این تحقیق به شدت محسوس است.

اگر چه کارهای محدودی در این باره وجود دارد اما در کل، با داشتن معایی همچون: کلی‌نگری، غیر تخصصی، ناروشمندی، آمیختگی مباحث، تعبّدی صرف، نداشتن جامعیت و یا مانعیت، غیراستدلالی، استخراج ناقص و نمونه‌ای و جز این‌ها، نمی‌توان بدان‌ها بسنده کرد و معتبر دانست؛ بدین‌سان، نگارنده، مستند به متن اصلی شاهنامه بدان پرداخته است.

از آن‌جا که این کار، تحلیلی نو از شاهنامه فردوسی است، لذا می‌توان آن را بخشی از

سرمایه‌های معنوی و درونی انسان نیز ناامید تا به عنوان یکی از مباحث خاص در ادب فارسی و عرفان اسلامی مورد توجه باشد:

«به خودش کس شناخت نتوانست      ذات او هم بدو توان دانست  
عقل حقش بتوخت نیک بتاخت      عجز در راه او شناخت شناخت  
گرمش گفت مر مرا بشناس      ورنه که شناسدش به عقل و حواس»  
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۱: ۷)

### فردوسی و پیشینه تحقیق

حکیم ابوالقاسم فردوسی، در نیمه اول قرن چهارم هجری قمری، چشم به جهان گشود و در اوایل قرن پنجم نیز در گذشت؛ او برای تألیف اثر سترگ خود «شاهنامه» زحمات فراوانی را متحمل شد، به گونه‌ای که توان جسمی و مالی خویش را، در آن به کار گرفت، این کتاب، در زمانی نوشته شد که عرب‌ها و ترک‌ها بر کشور ما تأثیرگذار بوده، فرمانروایی نیز داشته‌اند، طبیعی می‌نماید که کار فردوسی با باز دارنده‌هایی بسیار روبه‌رو شده باشد.

روح ایرانی، اسلامی آفریننده این کتاب، در سراسر این اثر عظیم سایه افکنده است که در هر بخش از آن، می‌توان نمودهایی را به وضوح مشاهده کرد «از جمله این نموده‌ها، فضایل اخلاقی است، اخلاق در شاهنامه، یکی از جنبه‌های بارز وجود روح دینی در این اثر است و آفریننده آن، در هر موضع که مجال یافته، از اخلاق فردی و اجتماعی سخن رانده است، از این دست است سخنان او، درباره «داد» و «دادگری»» (قربان‌پور: ۷۳)

سرچشمه این تفکر در نزد سخنور توس، ناشی از دو جنبه دینی و اندیشه‌ای اوست «اول: این که او در سایه تعالیم روح پرور و انسان ساز اسلام پرورش یافته، به خوبی به این امر واقف است که در اسلام به رعایت دادگری در همه امور و پرهیز از هر گونه ظلم و ستم تأکید بسیار شده است. او به عنوان منادی ملت و امت اسلامی، با سخنان حکیمانه و اندرزه‌های سنجیده خود، دیگران را به عدالت و دادگری بخواند. دوم: این که او به عنوان نماینده طبقه روشنفکر زمان خود نیز به خوبی بر این امر واقف است که آن چه از ظلم و ستم بر مردم وارد می‌شود، نتیجه خودکامگی‌ها و بیدادگری‌های ظالم زمان خود را به شیوه‌ای بسیار حکیمانه و خرد پسندانه به دادگری و اجرای عدالت در جامعه دعوت کند و این را نیک می‌داند.» (قربان‌پور، حجت: ۸۲ و ۸۳)

فردوسی را باید با داد و دهش بشناسیم که این تفکر، به تمامی، با وجود او مانوس گشته است. انگار با خدای خویش پیمان بسته است که تا این نوع بینش در جامعه آشفته زمانش جایگیر نشود،

## تحلیل عرفانی عبودیت دادار، ستودن داد و زدودن بیداد در شاهنامه فردوسی / ۲۱۵

از کار باز نایستد و بحق در این گذرگاه به توفیقاتی عظیم راه یافته است؛ چه، حاصل تلاش‌های این حکیم فرزانه را در نسل‌های بعد هم می‌توان به خوبی یافت که بر خورد با فرمانروایان ستمگر از سوی مردم، متأثر از وجود چنین اندیشه‌ی زیبایی است.

«داد در شاهنامه، امری عمیقاً قدسی و الهی تلقی می‌شود و خداوند، خدای داد نامیده می‌شود. داد الهی در تمام هستی، جاری و ساری است و هیچ موجودی از بند داد الهی رهایی ندارد. همه باید داد الهی را گردن نهند.» (رستم وندی: ۱۳) به نقل از (رستگار فسایی، منصور: ۱۳۸۱، فردوسی و هویت شناسی ایرانی، تهران: طرح نو)

حماسه‌سرایی خردمند ایرانی، بر این باور است که کسی که از داد بهره‌ای ندارد، بخشایش الهی نیز بدو، روی آور نیست، بنابراین «هسته مرکزی تمام داستان‌های شاهنامه، دادگری است، آن هدف و انگیزه‌ای که قهرمانان و پهلوانان شاهنامه، به هر آب و آتشی می‌زنند تا آن را به دست آورند «داد» و مقابله با «بیداد» است.» (رفعت: ۱۴)

فردوسی، داد را واژه‌ای وسیع‌الطرف می‌داند. او با ژرف‌نگری حکیمانه خویش، از آن، تعبیر مختلف می‌کند از آن جمله، مرگ ویرانگر را که همگان از آن دوری می‌جویند نیز امری آمیخته با دادگری می‌شمارد: «این چنین است که هیولای مرگ در هاله‌ای از راز و رعب، چنگ و دندان می‌نماید و از آن جا که این پدیده مرموز، برهم زنده لذات و ویرانگر بنای حیات است و در این راه پیرو برنا را نیز نمی‌شناسد در نگاه بدوی، جلوه‌ای از ظلم و بیداد یافته، پرخاش سطحی نگران را برمی‌انگیزد اما حکیم توس از این مسأله، تحلیلی دیگر دارد.» (ابوالحسنی: ۱۸۴)

در نگاه فردوسی، از هر راهی می‌توان به سوی دادگری رفت، اما موفقیت در آن نیاز به همراهی، شرطها و آمادگی درونی و برونی دادخواه دارد در غیر این صورت، نمی‌توان بدان دست یافت. برای مثال: «هدف نهایی سهراب از آمدن به ایران، آن است که طرحی نو دراندازد. سهراب ساده دل که درونش آکنده از عشق و عطوفت به پدری نامدار و پرآوازه است. نظم موجود را نمی‌پسندد و برای عملی کردن اندیشه خود، با سپاهی گران به ایران می‌تازد تا متحدی صادق چون رستم را بیابد و تمام جهان را دگرگون کند... که با هم، جهانی واحد و یکپارچه از عدل و عدالت فراهم کنند و ریشه ظلم و زور را از بیخ بخشکانند.» (مهرکی و بهرامی رهنما، ۱۳۹۰: ۵۹) اما چون شرطها فراهم نیست خود وی تباه می‌شود.

فردوسی از مراسم سوگند نیز برای تبیین حقیقت داد، سود جسته است، چه، با انجام دادن آن، بی گناه از گناهکار تشخیص داده می‌شود که این، خود از ابزارهای تعیین کننده و مؤثر برای تحقق

عدالت است: «فردوسی با آگاهی از این موضوع، به مناسب‌ترین شکل از آن استفاده کرده، تقدس و جای اصلی سخن مستند را به قسم بیان کرده است.» (پاشایی، ۱۳۸۹: ۴۷)

تلاش برای گسترده شدن داد از نظرگاه فردوسی، اختصاص به طبقه‌ای خاص ندارد اگرچه فرمانروا، این هماهنگی را به عهده می‌گیرد. او با جدیت بر این باور تأکید می‌ورزد که خداوند، بیدادگر را کیفر خواهد داد: «وی معتقد است خداوند، کسی را که باعث بیداد است مؤاخذه خواهد کرد، پس باید همه امور در راستای داد و بخشش باشد و دست‌اندرکاران نیز به شایستگی انجام وظایف کنند.» (عزیزی، ۱۳۸۸: ۱۴۹)

### بررسی مفاهیم سه گانه

#### الف) عبودیت دادار در شاهنامه فردوسی

«پیر طریقت گفت: مخلص همه او بیند، عارف همه به او بیند، مؤحد همه او بیند. هر هست که نام برند عاریتی است، هست حقیقی اوست، دیگر تهمتی است» (مبیدی، ۱۳۸۸: ۱۰۰ و ۱۰۱)

اندیشه دادارگرایی، در تمامی داستان‌های شاهنامه محسوس و مشهود است و فرزانه توس، این نوع نگرش را، گاه صریح و گاه با تلویح القا می‌کند. این که در هر موقع و موضعی، مرجعیتی واحد برای هدایتگری همگان ضروری است و آن، کسی جز خدای یگانه نیست؛ آن خدایی که بر همه احوال آفریدگان آگاه است و ذات او بر آفریدگان متجلی است. ابن عربی (۱۳۸۵: ۱۹۱) تجلی را به دو نوع تقسیم می‌کند: ۱- فیض اقدس که تجلی ذاتی حق تعالی است ۲- فیض مقدس که تجلی اسمائی اوست و اسماء حق بی شمارند. بدین‌سان فردوسی این موارد را، حتی برای کسانی که اعتقاد توحیدی هم ندارند نیز تعمیم می‌دهد که مشیت و خواست دادار، فصل الخطاب است. یحتمل، همین است که ادراک دقیق از مفاهیم مورد نظر در شاهنامه فردوسی، بازنگشوده و دیریاب به نظر می‌رسد. به دیگر سخن، در نگاه این سترگ مرد، هیچ اندیشه‌ای، غیر توحیدی نیست اما شناخت نوع این توحید با ابهام آمیخته است. شواهد زیر، محوریت دادارگرایی و پیوند آن با دادستایی و بیدادستیزی را روشن‌تر می‌سازد و بدین‌سان بهتر دانسته می‌شود که انفکاک این مفاهیم در شاهنامه، ناممکن که نامتصور است و این خود، نشان‌دهنده باورمندی فردوسی به سرمایه‌های معنوی انسانی است. فردوسی هنگامی که از خرد سخن می‌گوید، در آغاز، آن را عطیة الهی می‌شمارد، آن‌گاه، ستودنش را گونه‌ای داد می‌انگارد:

«ای در دل مشتاقان از عشق تو بستان‌ها / وز حجت بیچونی در صنع تو برهان‌ها

تحلیل عرفانی عبودیت دادار، ستودن داد و زدودن بیداد در شاهنامه فردوسی / ۲۱۷

در ذات لطیف تو حیران شده فکرت‌ها بر علم قدیم تو پیدا شده پنهان‌ها»  
(سنایی غزنوی، ۱۳۶۵: ۱۱)

درخواست از خداوند برای نابود کردن بدکارگان:

«از آن بد کنش دیو، روی زمین بپرداز و پردخته کن دل ز کین»  
(شاهنامه: ۴)

برای رهایی از ستمگر به خدا پناه بردن:

«به یزدان همی گفت: زنه‌ار من سپردم تو را ای جهاندار من»  
(همان: ۱۰)

استمداد از خدا برای مقابله با اهریمن:

«بکوشید کاین جنگ آهرمن است میان بسته دارید و بیدار بید»  
همان دردوکین است و خون جستن است همه در پناه جهاندار بید»  
(همان: ۲۱)

با خدا پیمان بستن برای ستم نکردن:

«پذیرفته‌ام از خدای بزرگ که دل بر تو هرگز ندارم سترگ»  
(همان: ۲۵)

عبودیت الهی برای عفو از بیدادگری:

«همه کار من با تو بیداد بود اگر یار باشد جهاندار ما»  
دل دشمنان بر تو بر شاد بود به کام تو گردد همه کار ما»  
(همان: ۳۴)

توصیه به خدا گراییدن و به وی گرویدن:

«تو مگذار هرگز ره ایزدی که نیکی از او است و هم زو بدی»  
(همان: ۴۲)

متعهد شدن در برابر خدا برای بندگی کردن:

«من آن ایزدی فرّه بازآورم جهان را به مهرش نیاز آورم»  
(همان: ۴۲)

دادگری را برگرفته از بندگی خدا دانستن:

«سپه را ز کار بدی بازداشت که با پاک یزدان یکی راز داشت»  
(همان: ۴۹)

به معرفت خداوندی دل بستن:

«جهان آفریننده یار من است دل و تیغ و بازو، حصار من است»  
(همان: ۵۱)

«قال الجنید قدس الله روحه: المعرفة معرفتان. معرفة تعرف و معرفة تعريف. تعرف آن بود که خود را با ایشان (خدا) آشنا گرداند؛ یعنی مر ایشان را چنان به خود مشغول گرداند که به آیات و دلیل و غیر وی نپردازد و تعریف آن بود که ایشان (خدا) را شناسا گرداند. ایشان را به دلایل و حجج و آیات بنماید تا از آن به وی راه برند» (مستملی بخاری، ۱۳۴۹: ۱۵۷)

پروردگار را بخشاینده بی گناه شمردن:

«همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی گنه دادگر»  
(شاهنامه: ۸۹)

برای انجام دادن کار نیک از خدا یاری جستن:

«مگر باشدم دادگر رهنمای به نزدیک آن نامور کدخدای»  
(همان: ۱۱۷)

به هنگام پدید آمدن سختی به خدا پناه جستن:

«از این برف و سرما، تو فریاد رس نداریم فریاد رس جز تو کس»  
(همان: ۱۴۸)

پیروزی بر اهریمن را از خدا طلبیدن:

«گر این اهرمن را به دست تو هوش برآید به فرمان یزدان بکوش»  
(همان: ۲۰۰)

ستایش الهی به علت پیروزی:

«سپاس از جهاندار یزدان ما که پیروز بودند گردان ما»  
(همان: ۲۰۴)

ناپسند بودن بدی نزد پروردگار:

«که نپسندد از ما بدی دادگر گزافه نبرداری این شور و شر»  
(همان: ۲۰۶)

ناامید نشدن از رحمت الهی:

«اگر داور دادگر یک خدای همی بود خواهد تو را رهنمای به داد جهان آفرین شاد باش»  
جهان را یکی تازه بنیاد باش»  
(همان: ۲۴۱)

آن سان که عرفا چنان بوده‌اند:

«دفتر صوفی سواد و حرف نیست جز دل اسپید همچون برف نیست»  
آن دلی که مطلع مهتاب‌هاست بهر عارف فتح‌ت ابواب‌هاست»  
(مولوی، ۱۳۲۰: ۱۲۵)

درخواست از خدا برای دور شدن از بیدادگری:

«بگردان ز جانم بد روزگار همان چاره دیو آموزگار»  
(شاهنامه: ۲۴۸)

پناه جستن به خدا در برخورد با جادوگران:

«چنین گفت: کای دادگر یک خدای به کوه و بیابان توی رهنمای»  
(همان: ۲۸۶)

تبلیغ خداپرستی و دادگری:

«باشیم بر داد و یزدان پرست نگیریم دست بدی را به دست»  
(همان: ۲۹۷)

در نیک و بد به خدا روی آوردن:

«ز نیک و بدی‌ها به یزدان گرای چو خواهی که نیکیت ماند به جای»  
(همان: ۳۷۹)

توصیه به ستایش یزدان و عبودیت او:

«جهاندار بر داوران داور است ز اندیشه هر کسی برتر است»  
(همان: ۴۲۶)

هجویری (۱۳۸۹: ۳۶۱) می‌گوید: «در جمله همه حرکات محدثات توحید است و گواه بر قدرت خداوند عزوجل و اثبات قدم وی:

«ففی کلّ شیئی له آیهٌ تدلّ علیّ أنّه واحد»

هر نوع پیروزی را مشروط به یاری خداوند کردن:

«بدان مهتران گفت: اگر کردگار مرا یار باشد گه کارزار توانایی خویش پیدا کنم زمین را به کوکب ثریا کنم»  
(شاهنامه: ۵۱۴)

درخواست یاوری کردن خداوند:

«شما را بدین مزد بسیار باد ورا داور دادگر یار باد»  
(همان: ۵۲۸)

همگان را به عبودیت خدا فراخوان:

«که یکسر به یزدان نیایش کنید ستایش و را در فزایش کنید»

(همان: ۵۵۵)

ب) ستودن داد در شاهنامه فردوسی

دادستایی، پیوندی عمیق با عبودیت دارد؛ زیرا کسی که اندیشه توحیدی دارد و خدای یگانه را ناظر بر احوال خویش می‌داند. تأسی از امر الهی را که عدالت است. از نخستین وظیفه‌ها می‌شمارد و هرگز متجاوز به حقوق دیگران نیست، بدین‌سان لازمیت دادستایی برای عبودیت را باید از بدیهیات دانست؛ به همین علت، نگارنده در ترتیب قرارداد هر یک از این مفاهیم، اولویت را مرعی داشته است. این که در اساس، دادستایی متفرع از دادارگرایی است. شواهد زیر، وابستگی انفکاک‌ناپذیر دو عنصر عبودیت و دادستایی را بهتر روشن می‌سازد و این موضوع را تبیین می‌کند که هرکجا گرایشی به خداوند باشد ستودن داد و تمایل درونی به سوی آن خودنمایی می‌کند که حکیم توس به خوبی از آن سخن گفته است:

داد و دهش را از خدا دانستن:

«به فرمان یزدان پیروزگر به داد و دهش تنگ بستم کمر

وز آن پس جهان یکسر آباد کرد همه روی گیتی پر از داد کرد»

(شاهنامه: ۴)

توصیه به دادگری و ناسازگاری با بدی:

«چنین گفت مر زال را کای پسر! نگر تا نباشی جز از دادگر

همه ساله بر بسته دست بدی همه روز جسسته ره ایزدی»

(همان: ۴۱)

دعوت به پیروی از داد الهی:

«شما را به داد جهان آفرین دل آرمیده بادا به آیین و دین»

(همان: ۴۷)

همگان را به دادگری فراخواندن و جز آن را مایه خشم الهی دانستن:

«نخواهم به گیتی جز از راستی که خشم خدا آورد کاستی»  
(همان: ۵۳)

دادگری را امر الهی دانستن:

«نخست آفرین کرد بر دادگر کز او دید پیدا به گیتی هنر  
اگر دادگر باشی و پاکدین زهر کس نیابی بجز آفرین»  
(همان: ۶۰)

با اتکا به نیروی الهی به دادگری پرداختن:

«به نیروی یزدان پیروزگر نیاسود و نگشاد هرگز کمر  
روان سیاوش را زنده کرد جهان را به داد و دهش بنده کرد»  
(همان: ۲۴۷)

توصیه به یاری جستن از پروردگار برای دادگری:

«همه دادجوی و همه داد کن ز گیتی تن مهتر آزاد کن»  
(همان: ۲۵۴)

به داد الهی گرویدن:

«برفت او و ما از پی او رویم به داد جهان آفرین بگرویم»  
(همان: ۳۱۵)

«خلق از معرفت کنه ذات وی محجوبند و وی به اظهار عجایب و آیات، راه نماینده است و  
دل‌ها می‌شناسند وی را به یگانگی» (هجوی، ۱۳۸۹: ۳۶۵)

دادگری را قدرت خدایی دانستن:

«که گیتی نجستم به رنج و به داد مرا تاج، یزدان به سر بر نهاد  
ندانیم جز داد پاداش این که بر ما پس از ما کنند آفرین»  
(شاهنامه: ۳۲۲)

دادگری را مایه رضای الهی دانستن:

«چو خشنود باشد جهاندار پاک      ندارد دریغ از من این تیره خاک  
جهان سر به سر در پناه من است      پسندیدن داد، راه من است»  
(همان: ۳۵۹)

از خدا درخواست دادگری کردن برای خود:

«چنین گفت: کز دادگر یک خدای      خرد بادمان بهره و داد و رای»  
(همان: ۳۷۰)

دادگری وسیله شناخت خدا دانستن:

«نخست از نیایش به یزدان کنید      دل از داد ما شاد و خندان کنید»  
(همان: ۳۸۰)

«عظیم: خدای بزرگ است و معنی عظمت، بزرگی بود از روی سلطان و قهر و غلبه، پس معنی  
عظیم آن باشد که امر و نهی اوراست و حکم اوراست، از وی برتر حاکم نیست.» (مستملی بخاری،  
۱۳۴۹: ۵۳)

دادگری را مایه خوبی و آسایش جهان دانستن:

«چنین گفت: کز کردگار سپهر      دل ما پر از آفرین باد و مهر  
وگر شاه با داد و بخشایش است      جهان پر ز خوبی و آسایش است»  
(شاهنامه: ۴۲۶)

معرفت خدای دارنده داد را وسیله پیروزی بر دشمن دانستن:

«همی گفت: کای داور داد و پاک      سر دشمنان اندرآور به خاک»  
(همان: ۵۱۵)

امیرالمؤمنین علی، کرم الله وجهه گفت: «المعرفة ان ما تصور فی وهمک فالله بخلافه، گفت: هر  
چیزی که در سر تو صورت بندد، حق تعالی خلاف آن است» (مستملی بخاری، ۱۳۴۹، ۱۵۵)

توصیه به یاد کرد از خدا و رفتار دادگراانه داشتن:

«ز یزدان نیکی دهش یاد باد همه کار و کردار ما داد باد»  
(شاهنامه، ۵۵۰)

### ج) زدودن بیداد در شاهنامه فردوسی

بیدادزدایی، تالی دادستایی است و در حقیقت، متأثر از دو ویژگی پیشین است؛ زیرا دوستدار یزدان و ستاینده عدالت، می‌باید با هر آن چه بیدادگری است بستیزد بنابراین، بین این سه مفهوم، آن‌چنان لازمیت و ملزومیتی می‌توان یافت که جداسازی آن‌ها از یکدیگر محال است و این خود، از مایه‌های والایی ارزش انسانی است. بدین سان باید دانست که این سه مفهوم، چنان از نظر لفظ و معنی به هم پیوسته‌اند که هیچ کدام بی‌دیگری دریافت نمی‌شود. شواهد وامثله زیر، روابط معنوی عناصر سه گانه را بهتر نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که فردوسی توسی براین باور استوار خود، تأکیدات بسیار ورزیده است و در همان زمان درصدد القای اندیشه ترویج سرمایه‌های معنوی انسانی برآمده است و این از ویژگی‌های بارز فکر متعالی وی به شمار می‌رود. بدیهی است این نوع نگرش، خود گونه‌ای تجربه دینی است که «گاهی مقصود از تجربه دینی، تجربه عرفانی یا کشف و شهود عرفا، نسبت به وجود پروردگار است و گاهی معنای آن، عام‌تر و عبارت از هر گونه احساس حضور و وجود خداوند می‌باشد» (صادقی حسن آبادی، ۱۳۸۹: ۵۳ - ۵۲)

### با اهریمنان در نبرد شدن و بیدادگران را در رنج انداختن:

«به فر جهاندار بستش میان به گردن برآورد گرز گران  
کشیدندشان خسته و بسته خوار به جان خواستند آن زمان زینهار»  
(شاهنامه فردوسی، ۱۳۹۰: ۵)

### ناسپاسی خداوند و بیدادگری را مایه شکست دانستن:

«منی چون پیوست با کردگار شکست اندر آورد و برگشت کار  
به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس به دلش اندر آید ز هر سو هراس»  
(همان: ۶)

دور شدن فرّه ایزدی را پدیدآور ناراستی و بیخردی دانستن:

«بر او تیره شد فرّه ایزدی به کژی گرایید و نابخردی»

(همان: ۷)

بزرگان ادب ایرانی و عرفانی اسلامی نیز برای اثبات وجود خدا ادله بسیاری آورده‌اند از آن جمله: «این سینا برای اثبات وجود خدا از «برهان صدیقین» بهره گرفت. منظور او این است که در این برهان نیازی به در نظر گرفتن خلق یا فعل خدا نداریم و به عبارت دیگر از آفاق یا انفس به سوی خدا سیر نمی‌شود. آن چه نیاز داریم فقط تفکر در «نفس وجود» و تحلیل آن است. ابتکار ابن سینا این بود که با ارائه برهان صدیقین، اثبات خدا را بی‌نیاز از مبادی جهان‌شناسی کرد و به هدف «شناخت خدا به خدا» نزدیک شد. برهان شیخ اشراق مبتنی بر مبادی جهان‌شناختی است و براین پیروان ابن عربی براساس شهود عرفانی وحدت است و علامه طباطبائی، سعی در اقامه برهانی نمود که مبتنی بر مبادی جهان‌شناختی و اصول وجود‌شناختی نباشد بلکه فقط بر نفی شکاکیت و اثبات اصل واقعیت استوار باشد» (اکبریان و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۵-۲۳)

بیدادگر را دارای اندیشه شیطانی دانستن:

«بپوید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل دشمن است»

(شاهنامه: ۱۰)

بی‌اعتقادی و بی‌دینی را مایه تنفر خداوند از این گونه کسان دانستن:

«هر آن کس که او جز بر این دین بود ز یزدان و از منش نفرین بود»

(همان: ۲۳)

وسوسه اهریمنی را مایه گمراهی و بیدادگری شمردن:

«دل شاه زان دیو بی‌راه شد روانش ز اندیشه کوتاه شد»

(همان: ۶۸)

بیدادگر را به سوی دادگری فرا خواندن:

«امیدستم از کردگار جهان شناسنده آشکار و نهان»

که او باز گردد سوی راستی شود دور از او کژی و کاستی»  
(همان: ۱۰۶)

بیدادگری را زمینه‌ساز جنایتکاری دانستن:

«سر تاجداران مبر بی‌گناه که نپسندد این داور هور و ماه»  
(همان: ۱۱۰)

برای پیروزی بر بیدادگر، سپاسگزار خدا شدن:

«سپاس از جهان آفرین کردگار که چندان زمان دیدم از روزگار  
که تیره روان بدانیدش تو پردازم اکنون من از پیش تو»  
(همان: ۱۴۳)

کشته شدن را حاصل بی‌مهری خدا شمردن:

«کنون لاجرم کردگار سپهر ز طوس وز لشکر بیرید مهر»  
(همان: ۱۴۴)

بدکاری و ستمگری را حاصل اندیشه اهریمنی و ناسپاسی به خدا دانستن:

«تو مردیو را مردم بدشناس کسی کاو ندارد ز یزدان سپاس»  
(همان: ۱۷۸)

بیدادگران را از زمره یزدان پرستان نشمردن:

«بدان تا ببندد ز بیداد دست کسی را کجا نیست یزدان پرست»  
(همان: ۲۲۳)

بیدادگری را عامل از دست دادن فرّه ایزدی شمردن:

«ز تو دور شد فرّه و بخردی بیابایی تو پادافره ایزدی»  
(همان: ۳۱۰)

با اتکا به خداوند، بیدادگر را از بین بردن:

«بگفتی که ای دادخواهندگان! به یزدان پناهید از بندگان  
کنم زنده برردار بیداد را کسه آزد او مـرد آزاد را»  
(همان: ۴۰۱)

همراهی و همدستی با دیو را، مایه بیدادگری و ناراستی دانستن:

«کز اندیشه کژ و فرمان دیو بیـرد دل از راه کیهان خـدیو»  
(همان: ۴۰۵)

### نتیجه‌گیری:

برآیند آنچه بررسی شد آن است که این تحقیق، به طور کلی شامل سه مبحث اصلی: ۱- عبودیت دادار ۲- ستودن داد ۳- زدودن بیداد در شاهنامه فردوسی است که نگارنده براساس متن اصلی شاهنامه، به تبیین و تحلیل هر یک از این مباحث به تفصیل و مستوفی پرداخته است و آن را به ترتیب مترادف با: ۱- توحید و یکتا پرستی ۲- دادگری و عدالت طلبی ۳- ظلم و ستیز با آن، می‌داند. که طبقات مختلف اجتماعی، بندهای نخست و دوم را، معتنی به و بندسومی را مبتلی به خود می‌یابند با این تفاوت که: خواص، عالمانه و عوام، ناخواسته و نادانسته با آن رو به رو هستند. به همین علت، اطلاع کافی و دقیق از این عناصر، ابتدا به منظور شناخت اندیشه‌های فردوسی، دودیدگر به علت نیاز محسوس اجتماعی به آن، امری محسوس و مبرهن می‌نماید که بازگشودن مفاهیم آن در شاهنامه از یک سو، اندیشه‌های ایرانیان در آن زمان را می‌سنجد و از دیگر سو، سیر تحولات این تفکر پس از فردوسی در بین اهل نظر و ادراک را می‌نمایاند.

اگرچه ادراک کامل از مضامین سخن فردوسی، نسبتاً دشوار و دیریاب است و از آن جا که به علت گستردگی نظر و پیچیدگی‌های لاتعدی که در کلام وی هست گاه فهم آن نیز ناممکن می‌گردد و بدین سان طبیعی خواهد بود که در این باره، با مواردی مبهم و مجهول نیز مواجه شد، از جمله این که: دادار و یزدان مورد نظر فردوسی در حقیقت چیست و کیست و میزان گرایش واقعی فردوسی به این مسائل در چه حدی است و بیدادزدایی در اندیشه او چه درجه‌ای دارد و چگونه می‌توان مباحث توصیفی وی در برخی موارد از ستمگران را توجیه کرد و زورمندان و بی‌خدایان در نگاه وی چه جایی دارند؟ اما با نگرش دقیق در محتوای سخنان او در متن اصلی شاهنامه می‌توان به این ابهامات و مجهولات، پاسخ مناسب داد.

بدین سان می‌توان موارد زیر را نیز افزود:

- ۱- تفکر یکتاپرستی و گرایش به آن، تمام هستی فردوسی را فرا گرفته است به گونه‌ای که هیچ‌گونه اندیشه غیر توحیدی را بر نمی‌تابد؛ افزون بر آن، درصدد اثبات این مطلب است که ایرانیان باستان نیز یزدان پرست بوده‌اند و این نگرش در همه احوال، فصل الخطاب و ختم الکلام بوده است.
- ۲- داشتن فروغ ایزدی و فضایل اخلاقی را، در رأس امور و شرط لازم برای فرمانروایی می‌داند که فقدان یا از دست دادن این دو، پدیدآور درماندگی، تیره روزی و بیکارگی است، و او با آوردن نمونه‌های بسیار در جستجوی اثبات این مطلب است.
- ۳- او با توصیف انسان آرمانی، آن را نیز از برآیند اندیشه توحیدی می‌داند.
- ۴- گرایش به داد و ستایش آن را، متأثر از دو جنبه: دینی و اندیشه‌ای می‌داند که اولی، متأثر از توحید و دومی، به اقتضای داشتن دانش و بینش فراهم می‌آید و با بهره گرفتن از این دو، عوارض ناخوشایند ستمگری را که حاصل خودکامگی است باز می‌یابد و آن را با اجرای عدالت اجتماعی از بین می‌برد.
- ۵- از نظر فرزانه توس، دادگری وسیله‌ای کارآمد برای مهرورزی و صلح جهانی است چه، در جامعه‌ای که داد هست جنگ و کشتار رخت بر می‌بندد.
- ۶- او باور داشت به داد را، ریشه تاریخی ملت ایران می‌شمارد و بر این اعتقاد است که ایرانیان همواره با بیداد در ستیز بوده‌اند که دشمنی دیرینه اینان با اهریمنان (دیوها) متأثر از همین اندیشه استوار بوده است.
- ۷- به نظر او ایرانیان با این ویژگی در برابر همه زورگویان و اهریمنان زمان، قد علم کرده، به پیروزی‌های بسیاری دست یافته‌اند. ۸- در این اثر سترگ، مباحث مختلف حماسی، رزمی، یزمی، عشق اساطیر و افسانه‌ها، تحت الشعاع باورهای اعتقادی، توحیدی و اخلاقیات است و آن را والاترین معیار فضیلت می‌شمارد.

## منابع و مأخذ:

- ۱- ابن عربی، محمد بن علی، (۱۳۸۵)، فصوص الحکم، چاپ اول، تهران: نشر کارنامه.
- ۲- ابوالحسنی، علی، (۱۳۸۲)، فردوسی و معاداندیشی، هنر و معماری، هنر دینی، پاییز و زمستان، شماره ۱۷ و ۱۸: ۱۹۰-۱۶۵.
- ۳- اکبریان، رضا و دیگران، (۱۳۸۹)، سیر برهان صدیقین و تحویل خداشناسی فلسفی، آفاق دین، زمستان، شماره ۳: ۵۰-۲۳.
- ۴- میبیدی، رشیدالدین ابوالفضل، (۱۳۸۸)، نواخوان بزم صاحب‌دلان، «گزیده کشف الاسرار»، گزینش و گزارش رضا انزابی نژاد، چاپ سیزدهم. تهران: انتشارات جامی.
- ۵- پاشایی، محمد رضا، (۱۳۸۹)، ریشه‌شناسی واژه «سوگند» در نامه باستان، اطلاع‌رسانی و کتابداری، کتاب ماه ادبیات، مرداد، شماره ۱۵۴: ۷۵-۴۴.
- ۶- توحیدیان، رجب و خدیور، هادی، (۱۳۸۹)، معرفت شهودی و استدلالی در گلشن راز محمود شبستری، ادب و عرفان، پاییز، شماره ۴: ۷۲-۵۳.
- ۷- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۱)، فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی، تهران: طرح نو.
- ۸- رستم‌وندی، تقی، (۱۳۸۷ و ۱۳۸۸)، «آز» و «داد». آسیب‌شناسی شهریاری در شاهنامه فردوسی، علوم سیاسی، پژوهش سیاست‌نظری، زمستان و بهار، شماره ۵: ۲۰-۱.
- ۹- رفعت، محمد تقی، (۱۳۸۴)، منش‌ها و کردارهای قهرمانان شاهنامه، ادبیات و زبانها، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، نیمه اول بهار، شماره ۷۳: ۱۵-۱۰.
- ۱۰- سجادی، ضیاء‌الدین، (۱۳۸۴)، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۱- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، (۱۳۸۱)، حدیقه الحقیقه، تصحیح: امیر بانو کریمی (فیروزکوهی)، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوار.
- ۱۲- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۶۵)، گزیده اشعار، به کوشش: ضیاء‌الدین سجادی، چاپ دوم، تهران: انتشارات زوار.
- ۱۳- صادقی حسن آبادی، مجید و یاریان کوپایی، مجید، (۱۳۸۹)، تجربه دینی و وحی نبوی، اندیشه دینی، پاییز، شماره ۳۶: ۵۳-۲۵.
- ۱۴- عزیزی، طاهره، (۱۳۸۸)، ترسیم چرخه عدالت در شاهنامه، علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، سال دوازدهم، بهار، شماره ۴۵: ۱۷-۱۴۳.
- ۱۵- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۹۰)، شاهنامه، به کوشش: امیر نیرومند، براساس چاپ مسکو،

چاپ دوم، تهران: انتشارات جلوه‌نگار.

۱۶- قربان‌پور، حجت، (۱۳۸۳)، جلوه‌های دادخواهی دهقان توس در شاهنامه، تاریخ، تاریخ

پژوهی، زمستان، شماره ۲۱: ۸۴-۷۲.

۱۷- مستملی بخاری، ابوالبراهیم، اسماعیل بن محمد بن عبدالله، خلاصه شرح تعرف، تصحیح:

احمد علی رجائی، چاپ اول، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ.

۱۸- مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۲۰)، مثنوی، چاپ علاءالدوله اصفهان، انتشارات فردوسی.

یا تهران: انتشارات علمی.

۱۹- مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۶۵)، مثنوی معنوی، نیکلسون، چاپ چهارم، تهران: انتشارات

مولی.

۲۰- مهرکی، ایرج و بهرامی رهنما، خدیجه، (۱۳۹۰)، ساختار تقدیر محور داستان‌های تراژیک

شاهنامه، ادبیات و زبان‌ها، بهار، شماره ۲۰: ۶۸-۳۷.

۲۱- هجویری، ابوالحسن، علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی، (۱۳۸۹)، کشف

المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، مقدمه: قاسم انصاری، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات طهوری.